

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۸ سپتمبر ۲۰۱۶

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۱۴۲

مُقَطَّعات

۴۳

ای آفتاب اوج فضیلت، که ^۱عین فضل
ملکی ست دانش تو و آن ملک، بیکران
افلاک پیش پایه قدر تو، منفعل
برجیس نزد فضل تو، طفلی ست بی زبان
از رأی روشن تو، بر آئینه سپهر
آئینه سکنند، با رأی روشنت
جام جهان نماست، ضمیر منیر تو
بر غروره امید تو هرکس چو حلقه، دست

در دهر پرتوی ست ز نور تو مستعار
بحری ست همت تو، و آن بحر بیکران
اجرام ^۲نزد صُدره آگاه تو، شرمسار
خورشید پیش جود تو زری ست کم عیار
عکسی فتاده یافت، به خورشید اشتهار
باشد هر آئینه چو مه اندر محاق تار
کاسرار دهر جمله برو هست آشکار
زد، شد چو قطب، بر فلک مدعا سوار

^۱ "عین فضل"؛ یعنی "چشم فضل" یا "روح فضل" و یا "عینیت فضل"

^۲ "اجرام" درینجا مراد از "اجرام فلکی" ست؛ یعنی "ستارگان"

^۳ "صُدره": کلمه عربی و در معنای "سینه"

صد سال در انتظار سَطْرلاب، بنده را
نه بل چو عنكبوت، سراپای پیکرم
با آن، که پیش همت دریا نظیر تو
چون عنكبوت بهر سطرلاب تا به کی؟
دل یوسف است مانده به چاه هوس، اسیر
تا هست زیر قبهٔ مه، خاک باسکون
بادا قرین رأی تو، دوران^۵ اسرلین؟

باشد مدام چشم به ره مر*^۴ عضاده وار
احشام چشم سا، همه بر راه انتظار
فلسی ست بر سپهر سطرلاب نوربار
من گرد خویشتن تنم از شعر، بود و تار
لطفی بکن ز روی کرم، از چَهَش بر آر
تا هست زیر مرکز، چون چرخ بیقرار
بادا مطیع حکم تو، دوران روزگار

^۴ عضاده در اسطرلاب قسمتی ست که توسط آن تعیین زاویه کنند* (در فهرست لغات برده شود.)^{*} در قطعهٔ بالا اعضای اسطرلاب که عضاده، عروه (دسته)، عنكبوت، قطب، فلس و غیره است تذکار رفته.
^۵ این کلمه مفهوم نیست!!!